

این حال احساس نمی کرد که آن شب آخرین شب زندگی اوست. اعصابش راحت بود و از اینکه زنده خواهد ماند، مطمئن بود. از نحوه نفس کشیدنهای نگهبانی که در کنارش دراز کشیده بود، متوجه شد که هنوز بیدار است. از او پرسید:

- تو دست چه کسانی اسیر هستم؟

نگهبان پرسید: - تو دست چه کسی دلت می خواد باشی؟ چریک ها و یا قاچاقچی ها؟

- فکر می کنم تو دست های پابلو اسکوبار.

- همین طوره. و فوراً جمله اش را تصحیح کرد. - تو دست تحویلی ها. خبر پخش شده بود. تلفن چی های ال تیمپو به تمام اقوام نزدیکش خبر داده بودند و آنها به کسان دیگر و همین طور به کسان دیگر تا آن سر دنیا. به خاطر یک سری اتفاقات غیر عادی یکی از آخرین کسانی که در خانواده خبر شد، همسرش بود. چند دقیقه بعد از ربودنش پسر عمویش گابریل تلفن زده بود. مطمئن نبود چه اتفاقی افتاده، فقط توانست بپرسد که پاچو به منزل آمده است یا نه و او جواب داده بود که نه و خوان گابریل جرأت نکرده بود خبری را که هنوز تأیید نشده بود، به او بدهد. چند دقیقه بعد «هنریکه سانتوز کالدرون» پسر عموی شوهرش و معاون سردبیری ال تیمپو به او تلفن کرد و پرسید:

- از پاچو خبر داری؟

ماریا ویکتوریا گمان کرد که در مورد خبر دیگری که خود او هم در جریان آن بود و به پاچو مربوط می شد از او سؤال می کند و جواب داد:

- معلومه

هنریکه فوراً خدا حافظی کرد تا به بقیه فامیل خبر دهد. سالها بعد وقتی ماریا ویکتوریا در مورد این اشتباه صحبت می کرد، گفته بود:

همان لحظه خوان گابریل مجدداً به او تلفن زد و همه چیز را برایش تعریف کرد «آدمرباها را ننده را کشته و پاچو را با خود برده بودند».

رئیس جمهور گاویریا و نزدیک ترین مشاورانش مشغول ارزیابی يك اطلاعاتیه تبلیغاتی تلویزیونی برای مبارزات انتخاباتی مجلس مؤسسان بودند که مشاور مطبوعاتی «مآوریسو وارگاس» (Mauricio Vargas)، در گوشش گفت: «پاچو ساتتوز را زدیدن». نمایش فیلم قطع نشد. رئیس جمهور که برای دیدن فیلم به عینک نیاز داشت، عینکش را برای نگاه کردن به وارگاس برداشت و گفت:

- مرا در جریان بگذارید.

عینکش را گذاشت و به دیدن نمایش ادامه داد. «آلبرتو کاساس سانتاماریا» (Alberto Casas Santamaria) دوست نزدیک وزیر ارتباطات که در کنارش نشسته بود، توانست خبر را بشنود و خبر گوش به گوش به تمام مشاوران رئیس جمهوری منتقل شد. لرزشی فضای سالن را فرا گرفت، اما رئیس جمهور بدون برهم زدن مژدهای و بر اساس همان قاعده ای که بخشی از شخصیتش بود، مثل يك معلم مدرسه گفت «باید این تکلیف رو تموم کنیم». بعد از نمایش مجدداً عینکش را برداشت. آن را در جیب بغلی اشی قرار داد و به مآوریسو وارگاس دستور داد:

- به رافائل پار دو تلفن کن و بگو فوراً يك شورای امنیتی تشکیل دهد. با این حال مطابق برنامه پیش بینی شده در مورد برنامه تبلیغاتی اظهار نظرهایی صورت گرفت. وقتی که تصمیم نهایی گرفته شد، تازه تأثیر خبر گروگانگیری بر او

آشکار شد. نیم ساعت بعد وارد سالنی شد که اکثر اعضای شورای امنیت منتظرش بودند. تازه شروع کرده بودند که ملور سیس و وار گاس، وارد شد و در گوشش گفت: - مارینا موتویا را به گروگان گرفتند.

در حقیقت ربودن «مارینا موتویا» در ساعت چهار بعد از ظهر و قبل از ربودن پاچو اتفاق افتاده بود، اما باید چهار ساعت طول می کشید تا به گوش رئیس جمهور برسد.

«هرناندو سانتوز کاستیلو» (Hernando Santos Castillo) در فاصله ده هزار کیلومتری در هتلی در شهر فلورانس ایتالیا از سه ساعت پیش خوابیده بود. در اتاق مجاور، دخترش خوانتیا و در اتاقی دیگر دختر دیگرش آدریانا و شوهرش همه خبر را تلفنی شنیده و تصمیم گرفته بودند که پدر را بیدار نکنند. اما خواهرزاده او لوئیس فرناندو، از بوگو تا مستقیم به او تلفن کرد و با یک مقدمه چینی محتاطانه برای بیدار کردن دایی هفتاد و هشت ساله که پنج سکه قلبی را پشت سر گذاشته بود گفت: - خبر بسیار بدی برات دارم.

هرناندو البته بدترین حالت ها را تصور می کرد، اما خود را نباخت.

- چی شده؟

- پاچو را گروگان گرفتند.

خبر یک آدم ربایی هر چند هم سخت باشد، اما مثل خبر قتل چاره ناپذیر نیست. هرناندو نفسی بر راحتی کشید «خدا را شکر» و خیلی زود لحن صدایش را عوض کرد:

- آرام باشید. ببینیم چکار میشه کرد.

یک ساعت بعد، در یک صبح معطر پائیزی، همگی سفر طولانی بازگشت به کلمبیا را آغاز کردند.

یک هفته پس از مسافرت دیانا، خانواده توربای که به علت نداشتن هیچگونه خبری از او مضطرب و مشوش بودند، خواستار اقدامات رسمی دولت از طریق

مهمترین سازمانهای چریکی شدند. يك هفته بعد از تاریخی که دیانا قاعدتاً باید برمی گشت، شوهر او «میگل اریب» (Miguel Uribe) و یکی از نمایندگان مجلس «آلوارو لیوا» (Alvaro Loyva) سفر محرمانه‌ای را به «خانه سبز» مقر سرفرماندهی نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (FARC) در سلسله جبال شرقی انجام دادند. از این محل برای یافتن دیانا با تمام سازمانهای مسلح مخالف تماس گرفتند. هفت سازمان در يك اطلاعاتیه مشترك پاسخ منفی دادند.

ریاست جمهوری بدون اینکه بداند خود را به چیز متعهد می کند به افکار عمومی در مورد شیوع اطلاعاتیه‌های دروغ هشدار داد و از مردم خواست که به هر چیز دیگر بجز اطلاعات ارائه شده از طرف دولت اعتماد نکنند. اما واقعیت تلخ و دشوار این بود که افکار عمومی بدون استثناء اطلاعاتیه‌های تحویلی‌ها را باور داشتند. در سی ام اکتبر، ۶۰ روز بعد از ربوده شدن دیانا توربای و ۴۲ روز بعد از ربوده شدن پاچو فرانسیسکو ساتر، وقتی تحویلی‌ها با يك جمله به تمام شك و تردیدها پایان دادند، همه نفسی برآحتی کشیدند «رسمای پذیریم که روزنامه نگاران ناپدید شده در دست ما هستند» هشت روز بعد «مارو خا پاچون» و «بئاتریس ویلامیزار» ربوده شدند. دلائل زیادی وجود داشت که نشان می داد این موج از عملیات دارای اهداف زیادی است.

دو روز بعد از ناپدید شدن دیانا و گروهش که هنوز کمترین سوءظنی در مورد گروگانگیری آنها وجود نداشت، آدم ربایان جلوی اتومبیل سردیر مشهور خبرگزاری رادیو کاراکول، «جمید آمت» (Yamid Amat) در یکی از خیابانهای مرکزی بوگوتا سد کردند، ولی او با يك مانور قهرمانانه و غافلگیرانه موفق شد از دست آنها فرار کند و هیچکس نمی داند چگونه توانست از گلوله‌هایی که از پشت سر به او شلیک می شد جان بدر برد. با چند ساعت اختلاف، دختر رئیس جمهور سابق بلیزاریو بتانکور، ماریا کلارا به همراه دخترش ناتالیا، دوازده ساله، موفق شدند از دست يك تیم آدم ربا که در يك منطقه مسکونی راه را بر آنها بسته بودند با اتومبیل

فرار کنند. تنها توضیحی که در مورد شکست این دو عملیات می توان داد، این است که دستور اکید داشتند که هدفهای خود را به قتل نرسانند.

تنها کسانی که مطمئن بودند مارو خا پا چون و بئاتریس در دست چه کسانی هستند، رئیس جمهور سابق دکتر توربای و هر ناندو ساتتوز بودند که خود اسکوبار ۴۸ ساعت بعد از گروگانگیری برای یکی از وکلایش یادداشتی فرستاد که در آن نوشته بود «می توانی به آنها بگویی که پا چون در دست ماست». روز دوازدهم نوامبر تأییدیه دیگری به موازات یادداشت مزبور، با عنوان تحویلی ها به دست «خوان مارتینز گومز» (Gomez Juan Martinez) سردبیر روزنامه «ال کلمبیانو» در مدلین که چندین بار از طرف هیأت معتمدین با اسکوبار به عنوان رابط عمل کرده بود رسید، در این نامه گفته شده بود: «اسارت مارو خا پا چون، روزنامه نگار، پاسخ ماست به شکنجه ها و آدم ربایی های بی وقفه روزهای اخیر در شهر مدلین که توسط سازمانهای امنیتی دولتی صورت پذیرفته و چندین بار در بیانیه های قبلی به آن اشاره شده است». و بار دیگر تصمیم خودشان را مبنی بر آزاد نکردن اسیران تازمانی که وضع موجود ادامه داشته باشد، مورد تأکید قرار داده بودند.